

در پرتو المیزان (۳) بررسی‌های موضوعی و روایی در المیزان

تفسیر موضوعی قرآن کریم، هرچند به عنوان یک پدیده پژوهشی قرن چهاردهم شهرت یافته است، ولی ریشه‌ای عمیق در تاریخ تفسیر و قرآن پژوهی داشته و از دیرباز خاطر اندیشمندان را به خود مشغول داشته است، چه بسا نخستین نموده‌های آن را در گفته‌های تفسیری پیامبر اکرم (ص) و خان دان گرامی او بتوان دید و دور نمی‌نماید که بر همین اساس، دیگر مفسران نیز بدون تشویش ذهن و دغدغه خاطر در قرون اول و دوم این مهم را پی گرفته و در پایان سده چهارم هجری این رشته از تفسیر، مدرسه‌ای خاص را به خود اختصاص داده و قانونمندیهای ویژه خود را به صورتی تدوین شده عرضه داشت و این همه افزون بر موارد بسیاری است که در تفاسیر ترتیبی و یا به گونه‌ای مستقل و در قالب بحث و بررسی موضوعی قرآنی نگاشته شده است.

در حقیقت، نگرش موضوعی، نگرشی روشمند و هدفمند در شرح معانی آیات و پیرایش برداشتهای تفسیری از گفته‌های ناسفته‌ای است که با شبکه ساختهای زبانی و معنایی آیات قرآن، همگونی نشان نمی‌دهد. این نگرش، اندیشوران بسیاری را به خود جذب کرده و به تهیه و تنظیم اصول و روشهای آن وا داشته است.

شاید برای نخستین بار، عمرو بن بحر جاحظ (م: ۲۵۵) عناوینی چون (عذاب در قرآن) و (ملائکه در قرآن) را به بحث و تفسیر گرفت که خود گامی در راستای تکامل تفسیر موضوعی به شمار می‌آید. ۱

کشف و توسعه اندیشه تناسب آیات - که شامل پیوند مفهومی آیات نیز می‌باشد - و نیز دیدگاه وحدت موضوعی سوره‌های قرآن، نموده‌های دیگری از سیر تکامل دانش تفسیر موضوعی می‌باشد که (جلال الدین سیوطی) پیشینه علمی آنها را به پیش از قرن نهم مرتبط می‌داند. ۲ بدین جهت، قرن چهاردهم هجری را می‌بایست دوره بالندگی و فراگیری این شیوه تفسیری دانست و نه عصر پیدایش تفسیر موضوعی.

گونه‌های تفسیر موضوعی آیات در المیزان
پیدایش گرایشها و روشهای گوناگون در حوزه مطالعات و کاوشهای موضوعی قرآن، سبب گردیده است تا گونه‌هایی از تفسیر موضوعی شکل یابد، از آن جمله می‌توان روشهای زیر را برشمرد:
یک. تفسیرهای موضوعی - مقایسه‌ای.

دو. استقراء و جمع آوری آیات ذیل عنوان مورد بحث.

سه. تفسیر تربیتی - موضوعی .

هر یک از این روشها بر اساس جستار درونی در قرآن و یا نتیجه‌گیری از ضمایم معارف قرآنی با تجارب بشری شکل گرفته است.

این موضوع که علامه طباطبایی در تفسیر گرانسنگ المیزان - که به ظاهر تفسیری ترتیبی، موضوعی و درحقیقت دائره المعارفی از موضوعات قرآنی است که به گونه ای نظام وار و قانونمند گرد آمده است - با چه گرایش و روشی به تفسیر موضوعی آیات پرداخته است، پاسخ بایسته ای را نیازمند است که مجال فراخ تری را می طلبد. در این جا، تنها به ارائه فهرستی از چگونگی بهره وری علامه از این شیوه در المیزان بسنده می کنیم:

الف) تفسیر موضوعی در بستر مطالعه ترتیبی آیات

علامه آن هنگام که به تفسیر قرآن می پردازد، نخست به مطالعه و بررسی موضوعی آیات رو می آورد و با توجه به تعیین موضوعاتی که برخی شمار آن را در المیزان تا هفت موضوع عمده دانسته اند،^۳ به تفسیر ترتیبی قرآن می پردازد. این نکته آن هنگام که با پردازشهای موضوعی موجود در گستره المیزان مورد توجه قرار گیرد، عنایت و توجه ویژه ایشان را به تفسیر ترتیبی - موضوعی به اثبات می رساند، که امروزه به عنوان بایسته ترین روش در حوزه تفسیر موضوعی مطرح است، از آن رو که کاستیهای تفسیرموضوعی در این شیوه راه ندارد.^۴

ب) ارائه نتایج سنجش دیدگاه قرآن با تجارب انسانی

ذکر عنوانهایی چون: (بحث فلسفی)، (بحث علمی)، (بحث تاریخی) و ... در المیزان، نمایان گر اهتمام ویژه علامه به ارائه تجارب و یافته های بشری در حوزه موضوعات قرآنی است. ویژگی یادشده، الهام بخش این مطلب نیز هست که برون نگری و توجه به نقاط عطف و اوج و فرودهای اندیشه بشری در ابعاد مختلف عقیدتی، فکری، اجتماعی و ... در مطالعه موضوعی قرآن و دستیابی به نتایج و حیانی آن نقش داشته و به دیگر تعبیر، از عناصر اصلی و سازنده موضوعات سامان ی افته قرآنی در المیزان است.

ج) تشکیل شبکه های موضوعی از ساختهای منطقی آیات

علامه طباطبایی بی آن که بخواهد براساس موضوع و عنوان مورد بحث، آیات مربوط را استقراء و شناسایی کند و به گونه ای آشفته به ترجمه و توضیح بدون سازمان آنها پردازد، به دنبال این هدف است که ابهام محتوایی موضوع را برطرف کرده و مطالبی نظام دار ارائه دهد. حتی در این رابطه دیده می شود که به آیاتی نقش داده شده است که عنوان مشترکی در متن آنها دیده نمی شود، ولی بر پایه توجه به سیاق عام قرآن، شناسایی شده و جایگاه خود را در شبکه موضوعی باز یافته اند.

د) محوریت قرآن در تفسیر موضوعی

جای جای المیزان، آکنده از تردید و تشکیک، نسبت به اعتبار روایات موجود در زیرساخت مباحث تفسیری است و آبشخور چنین تردیدی، رخنه جعلیات و خرافات یهود و اهل کتاب در لابه لای روایات و احادیث برجای مانده پس از عصر تابعان است.^۵

از سوی دیگر، علامه، حمل آیات قرآن بر نتایج مباحث کلامی، فلسفی، علمی و... را رویکردی ناروا شمرده و پی آمد آن را تبدیل حقایق قرآن به مجازات و تطبیقات نادرست دانسته و در این باره اظهار داشته است:

(درالمیزان یک مورد هم وجود ندارد که در آن، استدلال عقلی و فرضیه علمی اساس تفسیر قرار گرفته باشد). ۶

همین گونه ایشان بر این باور اصرار می ورزد که قرآن نور بوده و در پرتو نور خود گویایی داشته و پیامش همه کس فهم می شود. ۷

از این رو درالمیزان، نخست، استخوان بندی و شکل گیری نظریه قرآنی برپایه حوزه قرآن صورت می پذیرد. آن گاه، مطالعه موضوع در زمینه های گوناگون روایی، فلسفی، اجتماعی و تاریخی انجام می پذیرد و نظریه قرآنی تأیید و تحکیم می شود.

علامه طباطبایی به عنوان مفسری که به گستره و قلمرو وحی آگاهی داشته است، عمده ترین توان خویش را در زمینه تفسیر، متکی بر گردآوری و ضمیمه کردن آیات به صورت موضوعی، به کار بسته است و برپایه شیوه تفسیری قرآن به قرآن، دگرسانی عظیمی را در قلمرو تفسیرموضوعی قرآن، پدید آورده است و تفسیر وی آکنده از مباحث و بررسیهای هوشمندانه موضوعی است، به گونه ای که باید گفت، اگرچه المیزان به عنوان تفسیری ترتیبی شهرت یافته است، اما به واقع تفسیری ترتیبی - موضوعی است. فراوانی موارد، کار ارائه نمونه را دشوار می نماید.

نمونه ای از نگرش موضوعی علامه به آیات

در جلد هشتم و در پی شرح و تفسیر داستان آفرینش آدم(ع) و سرپیچی ابلیس از فرمان حق، بدین امر می پردازد که شیطان کیست و کارش چیست؟ در ادامه یادآور این واقعیت می شود که این موضوع، موضوعی است بسیار قابل تأمل و شایان دقت که سوگمندان تاکنون دیدگاه قرآن کریم در باره حقیقت این موجود عجیب که در عین این که از حواس و ادراکات ظاهری ما غائب است، تصرفات شگرفی در عالم انسانیت دارد، تبیین نشده است.

ایشان در ادامه، بخشی از پرسشهای اساسی را در این باره مطرح ساخته و می نویسد:

ما اگر بخواهیم درباره این مسأله و حقایق دینی و تکوینی آن، آزادانه و فارغ دلانه بحث کنیم، پیشاپیش باید چند جهت را در نظر گیریم:

نخست باید بدانیم که هر چیزی که متعلق خلق و ایجاد است، وجود آن خیر و نیک است:

(الذی احسن کلّ شیء خلقه...) سجده / ۷

آن کسی که هر چیزی را نیکوآفریده است.

(و ان من شیء الاّ یسبح بحمده و لکن لاتفقهون تسبیحهم...) اسراء / ۴۴

هیچ چیز نیست، مگر این که در حال ستایش، تسبیح او می گوید، ولی شما نمی فهمید.

نکته دیگر این که عالم آفرینش، با تمامی گستردگی، مجموعه ای واحد است که تمامی اجزاء آن مانند سلسله ای به هم پیوسته است و بر یکدیگر تأثیر می گذارند. البته این ارتباط، لازمه آن

برابری و همانندی موجودات نیست، بلکه حکمت الهی اقتضا می کند که موجودات، به لحاظ کمال و نقص و مراتب وجودی شان، مختلف باشند، تا در نتیجه این تمایز و تعارض، خیر و کمال نمود یابد. از این رو شیطان باید باشد، تا نظام عالم انسانی و حقیقت معنای صلاح و رشد و هدایت تحقق یابد:

(قال فبما اغويتني لاقعدنّ لهم صراطك المستقيم) اعراف / ۱۶

شیطان گفت به سبب آن که مرا به بی راهه افکندی، من هم برای فریفتن آدمیان بر سر راه راست تو خواهم نشست.

(قال هذا صراط علیّ مستقیم. انّ عبادی لیس لک علیهم سلطان الاّ من اتّبعک من الغاوین) حجر /

۴۱-۴۲

خداوند فرمود این راهی است راست که به سوی من منتهی می شود، تو را بر بندگان من تسلطی نیست مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند.

درفرآن درباره حقیقت این موجود و احکام وجودی او، نکته هایی هرچند اندک آمده است:

(کان من الجنّ ففسق عن امر ربّه) کهف / ۵۰

ابلیس از جرگه جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید.

(خلقتنی من نار) اعراف / ۱۲

پروردگارا مرا از آتش خلق کردی.

هرچند جزئیات و شرح آفرینش شیطان به صراحت در آیات نیامده است، اما به مدد آیاتی چند، آگاهی هایی را می توان به دست آورد:

(لاقعدنّ لهم صراطک المستقیم. ثمّ لاّ تینّهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ايمانهم و عن

شمالهم ولا تجد اکثرهم شاکرین) اعراف / ۱۷-۱۶

ابلیس گفت بر سر راه راست تو خواهم نشست. آن گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و چپ شان بر آنها می تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت.

از این آیه و دیگر آیاتی همین گونه برمی آید که وی نخست، در عواطف و احساسات نفسانی انسان مانند: بیم و امید، آمال و آرزوها، شهوت و غضب، تصرف کرده آن گاه در اراده و افکاری که از این عواطف بر می خیزد، تصرف می کند:

(قال ربّ بما اغويتني لازیننّ لهم فی الأرض) حجر / ۳۹

گفت، پروردگارا به سبب آن که مرا گمراه ساختی، من هم گناه آدمیان را در زمین برایشان می آرایم.

(ینعدهم و یمنیهم و ما یعدهم الشیطان الاّ غروراً) نساء / ۱۲

شیطان به آنان وعده می دهد و ایشان را در آرزوها می افکند و جز از راه فریب به آنان وعده نمی دهد.

(فزینّ لهم الشیطان اعمالهم) نحل / ۶۳

شیطان اعمالشان را برایشان آراست.

درعین حال، چنین تصرفی منافات با استناد و ربط اندیشه ها و رفتارهای باطل به انسان ندارد؛ زیرا تصرفات ابلیس در ادراکات انسانی، تصرفات طولی است، نه در عرض تصرف انسان، تا با استقلال وی در امور خود ناهمساز باشد و بر همین اساس است که ابلیس در قیامت، گناهان و عملکردها را توبه آدمی را مستند به خود می داند:

(و قال الشیطان لما قضی الامر انّ الله وعدکم وعد الحقّ و وعدتکم فاخلفتکم وماکان لی علیکم من سلطان...) ابراهیم / ۲۲

چون در قیامت داوری صورت گرفت، شیطان می گوید، در حقیقت خدا به شما وعده داده وعده راست، و من به شما وعده دادم و از وعده سرپیچی کردم، ولی من بر شما سلطه نداشتم.

(قال قرینه ربنا ما اطغیته ولكن کان فی ضلال بعید) ق / ۲۷

همدمش می گوید پروردگارا! من او را به عصیان و انداشتم، ولی خودش در گمراهی ژرفی بود. کوتاه سخن این که ابلیس تنها می تواند اموری را که مربوط به زندگی مادی دنیاست، جلوه داده و بدین وسیله در ادراکات انسانی تصرف کرده و حقیقت را بر آدمی مشتبه سازد، به گونه ای که از حق دور افتاده و خود را در دنیا مستقل بینگارد و به غفلتی گرفتار آید که ریشه تمامی گناهان است:

(ولقد ذرنا لجهنم کثیراً من الجنّ والانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضلّ اولئک هم الغافلون)

اعراف / ۱۷۹

در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم، دلهایی دارند که با آنها دریافت نمی کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی بینند و گوشهایی دارند که با آنها نمی شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند. آنان همان غافلانند.

بنابر این، خود را مستقل انگاشتن و غفلت از پروردگار و پیامدهای آن حتی تا مرحله شرک، از تصرفات و فریب شیطان بوده و این همان ولایت و سلطه شیطان است که قوای ادراکی و آگاهی بخش انسان را بی حاصل و ناتوان از فهم حقیقت می گرداند:

(انّه یراکم هو و قبیله من لایحیث لاترونهم انّا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون)

اعراف / ۲۷

او و قبیله اش شما را از آن جا که آنها را نمی بینید، می بینند. ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند.

قرآن کریم نظیر این ولایت شیطان در گناه و ظلم بر آدمیان را برای ملائکه، در وادی اطاعت و عبادت انسان اثبات کرده است:

(انّ الذین قالوا ربنا الله ثمّ استقاموا تتنزلّ علیهم الملائکة ان لا تخافوا ولا تحزنوا و اأبشروا بالجنّة الّتی کنتم توعدون) فصلت / ۳۰

کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند و می گویند بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید.

و این هر دو ولایت، درعین ولایت مطلقه پروردگار است:

(ما لکم من دونه من ولیّ ولاشفیع) سجده/۴
برای شما غیر از خدا سرپرست و شفاعتگری نیست.
همین گونه، از آیات برمی آید که برای ابلیس لشکری است که او را در تمامی امور مدد می رساند:
(آنه یراکم هو و قبیله من حیث لاترونهم) اعراف/ ۲۷
او و قبیله اش شما را از آن جا که آنها را نمی بینید، می بینند.
در بخش دیگری می خوانیم:
(الذی یوسوس فی صدور الناس. من الجنّة والنّاس) ناس/ ۶
آن کس که در سینه های مردم وسوسه می کند؛ چه از جن و چه از انس.
از این آیه برمی آید که لشکریان شیطان، گونه گون بوده و برخی از طایفه جن و برخی دیگر بشر هستند:

(افتتخذونه و ذریتّه اولیاء من دونی و هم لکم عدوّ) کهف/ ۵۰
او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید، حال آن که آنها دشمن شمایند.
از این آیه استفاده می شود که شیطان نیز، مانند سایر جانداران، ذریه و فرزندان دارد؛ هر چند چگونگی پیدایش و تداوم نسل او معلوم نیست. ۸

پردازش موضوعی قصص قرآن
بخشی گسترده از مباحث موضوعی قرآن، در قالب سرگذشت اقوام پیشین و داستانهای گذشتگان، بیان شده است.

توجه به این نکته که تاریخ، بستر حوادث گوناگون زندگی بشر است و آنچه را که انسان با تلاشهای ذهنی و فلسفی جست و جو می کند، گاه در صفحات تاریخ به صورت عینی، قابل بازیابی است، به وضوح نقش محوری تاریخ را در نشان دادن واقعیات زندگی نمودار می سازد. تاریخ با زبان و یژه خود، درک و دریافت خاصی از هستی و پدیدارها و روابط تو در تو و گسترده آن از گذشته دور تا به امروز دارد.

مطالعه تاریخ و تحولات گذشتگان در گستره تطورات زمان، عمر هر کس را به بلندای عمر بشر، طولانی می سازد و آموزه های نظری و عملی بسیاری را مکشوف اذهان می سازد.
قرآن به عنوان کتاب عالی تربیت و در راستای ایجاد زمینه های فهم اصول بایسته حیات انسانی در فصول و فراهای بسیاری، تکیه بر تاریخ کرده و به سرگذشت پیشینیان استشهاد کرده است.
قصه های قرآن به عنوان پردازشهای موضوعی تاریخی قرآن، تأثیر روشن و نقش بارزی در زدودن زنگارهای جهل و خرافه از روح مخاطبان داشته است که در فصل بررسی اسرئیلیات بدان خواهیم پرداخت.

در حقیقت، داستان، روایتی فنی و هنری از اندیشه و فرهنگ قرآن است که در راستای روشنگری افکار غنوده در غفلت بیان می شود:

(نحن نقصّ عليك أحسن القصص بما ووحينا اليك هذا القرآن وان كنت من قبله لمن الغافلين)
يوسف / ۳

مانیکوترین سرگذشت را با این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می کنیم و تو پیش از آن از بی خبران بودی.

(نتلو عليك من نبأ موسى و فرعون بالحقّ لقوم يؤمنون) قصص / ۳
بخشی از گزارش درست سرگذشت موسی و فرعون را برای آگاهی مردمی که ایمان آورند، بر تو می خوانیم.

پاره ای از قصص قرآن، به وضوح روشنگر ارتباط پیامبر با عالم غیب است، چه این که مردمان عصر نزول با توجه به فرهنگ و اطلاعات اجتماعی - محیطی خود، می دانستند که آن گونه آگاهیهای تاریخی در خیال آنان سابقه نداشته است.

(ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک وما کنتم لادیهم اذ یلقون اقلامهم ایهم یکفل مریم)
آل عمران / ۴۴

این از اخبار غیب است که به تو وحی می کنیم و وقتی که آنان قلمهای خود را برای قرعه کشی می افکندند، تا کدام یک سرپرستی مریم را به عهده گیرند، نزد آنان نبود.

همین گونه در فراز آغازین قصه آدم(ع) چنین می فرماید:

(قل هو نبأ عظیم. انتم عنه معرضون. ماکان لی من علم بالملاء الاعلی اذ یختصمون. ان یوحی الیّ الا انما انا نذیر مبین. اذ قال ربک للملائکة انی خالق بشراً من طین...) ص ۷۱ - ۶۷

بگو این خبری بزرگ است که شما از آن روی برمی تابید. مرا در باره ملاّ اعلی هیچ دانشی نبود، آن گاه که مجادله می کردند. به من هیچ وحی نمی شود، جز این که من هشدار دهنده ای آشکارم. آن گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری از گل خواهم آفرید.

پاره ای دیگر از قصص قرآن، عهده دار طرح و بررسی این واقعیت است که آموزه های پیامبران، همه از یک خاستگاه وحی سرچشمه گرفته است و آیین حقیقت که نام دین بر خود گرفته، آیین و شریعت تمامی مؤمنان از آدم(ع) تا محمد(ص) است و کارنامه انبیا در بردارنده رفتار تاریخی همسان ایشان برای هدایت دین باوران به سوی کعبه کمال است.

پیامبران در این اعتقاد، طبیبان مشفق و نیک بختی هستند که مظلومان و مهجوران تاریخ را از ناراستی و ناپارسایی به محدوده دین راهنمون شده اند و از همین روست که در قرآن، بارها داستانهای گروهی از انبیا در صورت بندی خاصی و با یک نمود و نمایش یاد شده اند.

در سوره انبیا، سرگذشت پرتب و تاب تحولات امتهای پیامبران پیشین را از موسی وهارون آغاز می کند و سپس به زندگی ابراهیم، لوط، نوح، داود، سلیمان و ایوب می پردازد و شایان توجه است که این پردازش، براساس تقدّم و تأخر تاریخی زمان بعثت این پیامبران نیست، بلکه باید ملاک دیگری را در نظم این آیات جست وجو کرد.

این رودبار معرفت شناختی تاریخ پیامبران، تا ذکر ماجرای مریم(ع) ادامه دارد که تمامی آن، در راستای تبیین و توضیح این حقیقت است که توحید، محور و اساس دعوت همه پیامبران و پیوند دهنده رشته واحد رسالت در طول تاریخ دراز آهنگ آن بوده است.

بیادکرد تمامی انگیزه ها واهداف معرفتی داستانهای قرآن در گستره آیات به درازا می کشد و تنها به اشارت می توان مواردی را یاد کرد:

- همسانی دعوت انبیا و نیز همگونی ابزار و وسایل گسترش دعوت.
- فرجام توفیقمند ارباب ادیان و فیروزی نهایی پیامبران، در رویارویی با باطل.
- پاسداری خداوند از کیان شریعت و آشکار ساختن نعمتهای الهی بر انبیا و اوصیای آنان.
- هشدار به انسانها در برابر خیل عظیم فریبها و دشمنیها و یادآوری دشمنی همواره شیطان با آدم و نسل وی که باری عظیم بر دوش مؤمنان می نهد.

علامه طباطبایی با توجه ویژه به مباحث موضوعی داستانهای قرآن و نیز با تکیه بر روش جمع آوری و تنظیم آیات براساس ترتیب نزول و تبیین عالمانه پیام تاریخی این آیات، درک و دریافت ویژه ای را در معرض تأمل و داوری قرار می دهد. با چنین نگاهی، پردازشهای داستانی قرآن را در شیوه ایشان، می توان نوعی تفسیر موضوعی دانست.

به نظر علامه این ادعا که برخی از مفسران، معتقدند که قرآن کریم به منظور رسیدن به مقصد خود که همانا هدایت به سوی سعادت انسانی است، به همان شیوه مرسوم داستانسراییان مشی کرده است، بدین معنی که در راه رسیدن به هدف خود، از بیان تاریخ استفاده می کند - هرچند اطمینانی به صحت آن داستانها نباشد - ادعایی سخت نادرست است؛ زیرا مسأله داستان نویسی و فنون آن که در جای خود صحیح نیز هست، هیچ ربطی به قرآن کریم ندارد. قرآن کریم تاریخ و رمان نیست، بلکه کتاب عزیزی است که نه در خود آن باطلی هست و نه بعدها بطلان و نادرستی در آن ن فوذ می کند. ۹

علامه با بررسی موضوعی آیات بر محور ترتیب نزول و پیوند مفهومی هر آیه، مجموعه ای از آیات را سامان داده و نقلهای تاریخی قرآن را به گونه ای نظام واره در معرض دید و داوری خواننده قرار می دهد و سرانجام نکاتی را که در پرتو تحقیق و تدقیق فزون تر حاصل آمده است، یا دآور می شود. در ماجرای قوم لوط می نویسد:

(این که ایمان و اسلام، تنها در خانه لوط یافت شد و عذاب، همه شهر لوط را فراگرفت، دلیل بر آن است که: اولاً، تمامی قوم لوط، کافر و بی ایمان بودند. ثانیاً، فحشاء، تنها در میان مردان ایشان شایع نبود؛ زیرا اگر چنین بود و زنان از فحشاء به دور بودند با توجه به این که لوط قومش را به راه فطرت و سنت خلقت طبیعی دعوت می کرد، باید عده ای از زنها از او پیروی کرده و گرد او را می گرفتند و به او ایمان آورده و سرانجام از عذاب می رهییدند. ۱۰

از پیچیده ترین و دشوارترین عویصه های حوزه تفسیر قرآن، مقوله جعل و تحریف و به تعبیری نفوذ و ورود اسرائیلیات بویژه در ساحت تشریح داستانهای قرآن و سرگذشت پیامبران است. مهم ترین عوامل زمینه ساز این نفوذ گسترده و ناپیدا را می توان چنین برشمرد:

- نزدیکی رابطه ادیان آسمانی و پیوند ماهوی فرهنگ این ادیان و بویژه یهودیت و نصرانیت با اسلام.

- ضعف و سستی فرهنگ عرب در عصر جاهلیت.

- تلاش عناصر یهودی و نصرانی برای تأثیرگذاری بر محافل اسلامی و نفوذ در فرهنگ آنان.

- جاذبه بیشتر داستان پردازی و غریب گویی برای مردم بی علاقه به مباحث ژرف علمی و عقلی.

- بی دانی و بی اطلاعی مفسران عصر اول، به دلیل دور ماندن از مکتب اهل بیت و

توجه به این مشکل، وظیفه ای بس دشوار و حساس را بر دوش عالمان و قرآن پژوهان می نهد. این مقاله بیش از آن که خود را متعهد به بررسی علل و عوامل نفوذ اسرائیلیات در ساحت تفسیر ببیند، در صدد بازنگری و تأمل در شیوه ها و رویکردهای مفسران و بویژه علامه طباطبایی در این زمینه است.

سوگمندانه باید گفت، بسیاری از مفسران به دلیل نادیده انگاشتن اصول و معیارهای بایسته تفسیری در حوزه اسرائیلیات، به بی توجهی و لغزشهای نه چندان ناچیز کشانده شده اند.

* از آن جمله قرطبی در الجامع لاحکام القرآن، آلوسی بغدادی در روح المعانی، طبری در جامع البیان، میبیدی در کشف الاسرار و نیز کاشانی در منهج الصادقین و ابوالفتوح رازی در روض الجنان، روایتی را از زید بن اسلم، ذیل آیات نخست سوره (ضحی) نقل کرده اند که بر پایه آن برخی از همسران پیامبر اکرم (ص) سگی را به قصد تربیت به منزل آن حضرت بردند و آن سگ بدون اطلاع پیامبر (ص) در زیر تخت آن حضرت مرد و کسی از این رخداد آگاه نگردید. به دنبال این حادثه مدتی وحی از پیامبر (ص) منقطع گردید و پس از مدتی که جبرئیل نازل شد، پیامبر (ص) از فلسفه ت اخیر وحی پرسید. جبرئیل در پاسخ ابراز داشت که ما (فرشتگان) در سرایی که در آن سگ و یا تصویر باشد داخل نمی شویم و در پی آن این آیات را بر پیامبر (ص) خواند:

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. وَالضَّحٰی. وَاللَّیْلِ اِذَا سَجٰی. مَا وَّذَعَكَ رَبَّكَ وَا مَا قَلٰی ...) ۱۱

* همین گونه طبری در جامع البیان، سیوطی در الدر المنثور، زمخشری در کشف و بیضاوی در تفسیر خویش ذیل آیه ۵۲ سوره حج، روایاتی را با عنوان روایات غرائق ذکر کرده اند که بر پایه این دسته از روایات، هنگامی که پیامبر (ص) مشغول تلاوت آیات سوره نجم بود و به آیات ۱۹ و ۲۰ این سوره یعنی: (افرأیتم اللات و العزی. و مناة الثالثة الاخری) رسید، شیطان بر زبان آن حضرت این کلمات را القاء کرد:

(تلك الغرائق العلی. وان شفاعتهن لترتجی)

بر زبان راندن چنین کلماتی از سوی آن حضرت موجب شادی مشرکان گردید و حتی ایشان را به سجده واداشت، بدین پندار که حضرتش بتهای آنان را ارج نهاده است. در پی این جریان جبرئیل نازل گردید و پیامبر را از واقعیت امر مطلع ساخت و شیطانی بودن این جملات را اعلان داشت. به

دنبال این حادثه، پیامبر ناراحت و اندوهگین گشته و تا بدان اندازه که جبریل فرود آمد و آن حضرت را دلداری داد و این آیات را تلاوت کرد: ۱۲

(وما رسلنا من قبلك من رسول و لانبی الا اذا تمنى القى الشيطان فى امنيته فينسخ الله ما يلقي الشيطان ثم يحكم الله آياته والله عليم حكيم) حج/۵۲

پیش از تو هیچ رسول و پیامبری نفرستادیم، جز این که هرگاه چیزی تلاوت می نمود، شیطان در تلاوتش القا می کرد، پس خدا آنچه را شیطان القا می کرد، محو می گردانید، سپس آیات خود را استوار می ساخت که خدا دانای حکیم است.

سوگمندانه باید ابراز داشت، حتی مفسر گرانقدری چون شیخ طوسی در تفسیر شریف تبیان، با آوردن این روایات و توجیه های موجود در مسأله، با سکوت از کنار آن گذشته است.

در برابر کسانی که نسبت به نفوذ اسرائیلیات در حوزه تفسیر با تساهل و تسامح برخورد کرده اند، گروهی نیز با موضع گیری سرسختانه به معارضه با ارباب تساهل و ساده انگاری برخاسته و بر پایه باورداشت خرد و فهم قرآنی، ضابطه بازشناسی دریافتها و رهیافتهای اصیل تفسیری از بافته ها و خرافه های اهل کتاب را به دست داده و بر آن سخت پای فشرده اند.

مجادلات و تشکیکات تفسیری مفسران ناموری هم چون شیخ طبرسی در مجمع البیان و علامه طباطبایی در المیزان در این زمره است.

مطالعه در آثار تفسیری مفسرانی که به انکار چنین نقلهای جعلی اقدام کرده اند، نشان می دهد که سنجش باورهای اهل کتاب و خرافه های اسرائیلی با معیارهای عقلی، نظری و عملی و نیز احادیث، بیش ترین سهم را در این ژرف نگری داشته است.

* گروهی از مفسران ذیل آیه ۳۷ سوره احزاب، سبب نزولی را آورده اند که بر پایه آن، پیامبر(ص) جهت انجام کاری وارد منزل زید بن حارثه گردید و ناگاه چشمش به زینب همسر زید افتاد و گفت: تبارک الله خالق النور تبارک احسن الخالقین.

زینب، احساس پیامبر(ص) را دریافته، مسأله را با زید در میان گذاشت و او تصمیم به طلاق همسرش جهت هموار کردن راه ازدواج پیامبر با وی گرفت. اما پیامبر علاقه و محبت خود را مخفی نگاه داشته و در ظاهر به زید توصیه کرد تا با همسرش مدارا کند. در پی این جریان آیه فوق نا زل گردید و پیامبر را به جهت پنهان ساختن احساس خود مورد سرزنش قرار داد.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان، فیض کاشانی در صافی و نیز فخر رازی در تفسیر کبیر، با تمسک به روایتی از امام سجاده(ع) داستان یادشده را نادرست دانسته و برابر روایت یادشده، داستان را به گونه ای دیگر یاد کرده اند.

مرحوم طبرسی این روایت را بدین گونه آورده که جبرئیل به پیامبر اکرم(ص) خبر داده بود که زید، همسر خویش زینب را طلاق خواهد داد و وی در زمره همسران پیامبر در خواهد آمد، ولی هنگامی که زید برای شکایت از همسرش، نزد پیامبر اکرم(ص) رسید و تصمیم خویش بر طلاق زینب را به اطلاع آن حضرت رسانید، پیامبر(ص) به سبب مصالحی که وجود داشت، خبر جبرئیل را کتمان

کرده و به زید توصیه فرمود که با همسرش مدارا کند. در این هنگام آیه شریفه نازل شد و پیامبر را در مورد کتمان واقعیت، مورد خطاب قرارداد.

مرحوم طبرسی با اشاره به این روایت، ماجرای نخست را نادرست دانسته و آن را در شأن و منزلت پیامبر(ص) نمی داند. ۱۳

* همین گونه ایشان در ذیل آیه ۲۴ سوره یوسف و در مقام پاسخ به این اعتقاد که دو جمله: (ولقد همّت به و همّ بها) در آیه، یک پیام را در بردارد و نمایانگر این معناست که هر دو قصد و عزم، از سوی یوسف(ع) و همسر عزیز مصر، به گناه و کار زشت تعلق گرفته است، می نویسد:

(نسبت دادن تصمیم بر گناه به همسر عزیز مصر، مورد تأیید آیات و روایات است، ولی اعتقاد به عزم و قصد یوسف نسبت به گناه، خرافه ای است که دلایل عقلی که به هیچ روی احتمال چندگانگی و تردید را پذیرا نیست، با آن مخالف بوده و آن را طرد می کند؛ زیرا برابر دلیلهای عق لی که در مجال بایسته خویش اقامه شده است، معصومین(ع) نه مرتکب کار زشت می شوند و نه تصمیم بر انجام آن در وجود ایشان راه می یابد. بدین روی پذیرش چنین باوری پذیرفتنی نیست.) ۱۴

مفسران دیگر نیز به همین ترتیب و با بهره برداری از احادیث و دلیلهای عقلی به طرد و طعن اسرائیلیات، مبادرت ورزیده اند.

* شیخ طوسی در تبیان و ابوالفتوح رازی در روض الجنان، ذیل آیات نخست سوره (عبس) با استناد به روایاتی که از امامان اهل بیت(ع) رسیده است، این نظریه را که مراد از شخص یادشده در آیه شریفه، پیامبر(ص) است که هنگام گفت و گو با سران قریش از پاسخ به ابن امّ مکتوم خودداری کرده و چهره درهم کشید، ردّ کرده و معتقدند، مطابق احادیث اهل بیت(ع) مقصود از آیات فوق پیامبر نبوده، بلکه این آیات تنها بیانگر تذکری کلی می باشد و شخص خاصی را در نظر ندارد و در صورتی که آیه ناظر به شخصی باشد، وی مردی اموی بوده که با ابن امّ مکتوم رفتاری ناشایست داشته و در مقابل وی چهره درهم کشیده است. ۱۵

این مفسران، آن گروه از روایاتی را که در نظریه نخست مورد استناد قرار گرفته اند، جعلی و ساختگی دانسته و بر این باورند که روایات یادشده به دلیل ناسازگاری با آیات قرآن، که به بحث درباره شخصیت پیامبر اکرم(ص) می پردازد و نیز پایه های استوار دینی و نیز به دلیل روایت معتبری که در این زمینه وجود دارد، درست نبوده، بلکه در اثر حاکمیت فضای تحریف و جعل و دسیسه که در عصر امویان و بویژه معاویه، نسبت به شخصیت و احادیث پیامبر اکرم(ص) وجود داشته است، ساخته و پرداخته شده است، تا از قداست و ارزشهای معنوی شخصیت آن حضرت کاسته شود. از دیگر سو روایات صحیحی که در این زمینه از اهل بیت(ع) رسیده است بر روایات جعلی، امتیاز و برتری دارد؛ زیرا این روایات، با آیات قرآن و سیره پیامبر(ص) سازگاری داشته و هیچ گونه شائبه جعل و تحریف در آن نمی رود.

مفسر گرانقدر، علامه طباطبایی نیز از جمله مفسرانی است که حریم تفسیر را در برابر نفوذ اسرائیلیات، سخت پاسداری کرده است. او در این باره می نویسد:

(سبب عمده اختلاف در روایات تفسیری، علاوه بر دست بردها و خیانت‌هایی که بیگانگان در این گونه روایات داشته اند، دو چیز عمده است. نخست این که این مسأله از اموری بوده است که اهل کتاب نسبت به آن تعصب و توجه داشته اند و از سوی دیگر، مسلمانان نیز اهتمام بسیار زیادی نسبت به جمع آوری و نوشتن روایات داشته و آنچه را که نزد دیگران موجود بوده است، جمع می نموده اند. بویژه پس از آن که گروهی از عالمان اهل کتاب، مانند وهب بن منبه و کعب الاحبار مسلمان شدند و اصحاب رسول خدا و تابعان، از ایشان روایات را گرفته و ضبط کردند، پسینیان از پیشینیان در این کار پیروی کردند و نابسامانی در این زمینه پدید آمد.

روش وحی در بیان قصه ها و سرگذشت‌های تاریخی این بوده است که به گزیده ها و نکات برجسته و مهم که در رساندن مقصود و هدف تأثیر داشته است، بسنده کند و جزئیات داستان، ناگفته بماند. بر این اساس، جزئیات قصص و نیز اوضاع و احوالی که همزمان با رویداد آن بوده، یاد نشده است؛ زیرا قرآن کتاب هدایت است و نه کتاب تاریخ و داستان سرایی). ۱۶

وی به عنوان مفسری نقاد و حکیمی آگاه، بر پایه باورداشت خرد و از آن مهم تر، همسویی و همخوانی مضمون مورد با قرآن، تنها اموری را می پذیرد که با قرآن موافق بوده و پیام آیات، آن را پذیرا باشد و بر همین اساس آن دسته از مفسران مسامحه گر را که تلاشی تکلف آمیز - هرچند از سر اخلاص - در ایجاد توافق و همسازی میان بافته های تحریف گران با زلال معارف وحی دارند، سخت مورد نکوهش و انتقاد قرار داده است.

علامه می نویسد:

(از کسانی که زیر بار این گونه بافته های گوناگون و جعلیات یهودیان و روایات ساختگی می روند، بعید نیست که اتهاماتی بس بزرگ را به انبیاء الهی نسبت دهند؛ زیرا همین گروهند که به خاطر پاره ای روایات گمنام و ساختگی، یوسف و جدش ابراهیم خلیل و همسرش ساره را مورد اتهام قرار دادند و نیز یوسف را نسبت به همسر دیگری خیانت پیشه دانستند...)

روایاتی از این دست، روایت‌هایی هستند که حشو و جبریّه که آیینی جز افترا به خدا و پیامبرانش ندارند، ساخته و دنبال کرده اند، ولی عدلیّه و موحدان هرگز دل به این خرافه ها نبسته اند و نفرین الهی بر آن گروه از عالم نمایانی که در کتابهای خود چیزهایی می نویسند که در نهایت موجب اعتقاد به گناهکاری پیامبران الهی هم چون یوسف(ع) است. پیامبری که خداوند در حق او (احسن القصص) را نازل فرمود. چنین افرادی برای معارف دین، جز راه حسّ و حدیث، هیچ راه و اصل ثابت دیگری باور ندارند و برای مقامات و منزلت‌های معنوی انسان چونان نبوت، ولایت، عصمت و اخلاص، بهایی قائل نیستند، مگر در حدّ وضع و اعتبار). ۱۷

نویسنده المیزان در موضع گیری نسبت به اسرائیلیات و ردّ و ابطال آن، تردید به خود راه نمی دهد و با بهره وری از قرآن که مرجع و مصدر بلامنازع داوری است، به سوی نظریه ها می رود و از گفته ها و نوشته هایی که در جهت فریفته ساختن مردمان پرداخته شده است و مفسّر را از پی جویی وظیفه اصلی اش، یعنی کشف مقصود و پیام آیات باز می دارد، به شدت پرهیز نموده و به

دیدگاههای ملحدانه و باطلی که به هیچ روی به تفسیر آیات مربوط نیست و یا جعلی و اسرائیلی است، اعتنا نکرده است.

* ایشان در ذیل مباحث تفسیری مربوط به آیات ۱۷ تا ۲۶ سوره (ص) روایتی را از تفسیر (الدر المنثور) به نقل از انس از مجاهد و او از سَرّی به چند طریق از ابن عباس در مورد داستان مراجعه دو فرد متخاصم به داود(ع) براساس تلخیصی که شیخ طبرسی کرده است، می آورد و چنین بیان می دارد که برپایه روایت یادشده، داود(ع) بسیار نماز می خواند. روزی به درگاه حق عرضه داشت: بارالها ابراهیم را بر من برتری دادی و او را خلیل خود کردی، موسی را برتری داده او را حکیم خود ساختی. خدای تعالی وحی فرستاد که رسیدن به چنین مقاماتی در گرو آزمونهای بسیار است. داود، خواستار آزمون الهی شد. روزی در محراب نماز قرار داشت که کبوتری به محرابش درآمد، داود در پی او حرکت کرد و بر بالای بام مسجد رفت. از فراز بام نگاهش به همسر اوریا افتاد که در حال غسل بود و عاشق وی گشت و تصمیم به همسری با او گرفت، به همین منظر، اوریا را به نبرد گسیل داشت و چنان داشت که سرانجام، وی کشته شد و پس از عده همسرش او را به ازدواج خویش درآورد و از او صاحب فرزندی به نام سلیمان شد. روزی در محراب مشغول عبادت بود. دو مرد بر او وارد شدند و داستان مخاصمه خویش را بازگفتند و در ضمن بازگویی ما چرا گفتند:

(وانّ کثیراً من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض الا الذین آمنوا و عملوا الصّالحات...)

بسیاری از شریکان به یکدیگر ستم روا می دارند به جز کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند.

داود دانست که ماجرای منازعه آن دو، ظاهری بیش نبوده که با انگیزه بیدار ساختن وی ترتیب داده شده است. از این رو، توبه کرد و آن قدر گریست که از اشک چشمانش گندم روید.

مرحوم طبرسی این ماجرا را سخت نادرست دانسته، می فرماید:

(این داستان سخنی است که هیچ تردیدی در بطلان و پوچی آن نیست؛ زیرا نه تنها با عصمت انبیا موافق و همسو نیست، بلکه حتی با عدالت ایشان نیز ناسازگار است.

علامه طباطبایی ضمن تأیید گفتار شیخ طبرسی، در بخشی گسترده سرگذشت داود(ع) در قرآن را یادآور شده است و آیاتی را که در شناخت مقام و عظمت وی به انسان آگاهی می دهد بیان کرده و می نویسد:

(دقت در این آیات، بیانگر حضور دو فرد متخاصم نزد آن حضرت است و بیش از این را نمی رساند و افزونیهایی که در بیشتر روایات دیده می شود، همانند داستان اوریا و همسرش، گفته هایی است که ساحت قدس پیامبران الهی از آن برتر و منزّه تر است.) ۱۸

منزلت روایات در تفسیر ترتیبی و موضوعی المیزان

هرچند قرآن کریم، خود نخستین مأخذ تفسیر و گرانمایه ترین ابزار مفسران در فهم آیات است، اما آنچه از دیرباز، ذهن و خاطر دانشوران را به خود مشغول داشته، منزلت سنت در تفسیر آیات بوده است.

در نظر امامیه، سنت به عنوان قول، فعل و تقریر معصوم(ع)، جایگاهی اساسی در فهم و تفسیر قرآن دارد، زیرا بنا بر صریح کلام پیامبر اکرم(ص) در حدیث گرانسنگ ثقلین، قرآن، ثقل اکبر و رشته استوار میان خداوند و بندگان است و عترت، ترجمان آن اندیشه اند. بدین نظر، سنت، ش ارح و مفسر قرآن است و عالمان شیعه ساحت تفسیر را عرصه پاک کلام در بار معصوم می انگارند، تا بدان جا که برخی بر این باورند که تفسیر قرآن، جز با حدیث صحیح پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) که سخن ایشان همانند قول پیامبر، حجت است، جایز نیست. ۱۹

علامه در کنار تأکید بر حجیت کلام رسول خدا(ص) در تمامی آیات محکم و متشابه ۲۰، برای نکته نیز اصرار دارد که تفسیر واقعی قرآن، تفسیری است که از تدبیر در خود آیات و استمداد از دیگر آیات به دست آید و روایاتی که در ساحت تفسیر آیه وارد شده اند، در صورت همسویی با مضامین تفسیری آیه، می توانند به عنوان تأیید و تأکید به یاری پیام تفسیری آیه آمده و نتایج به دست آمده از تدبیر و تعمق در خود آیات را استحکام بخشند.

دور نمی نماید که با چنین نگرشی، رویکرد ابتدایی به احادیث از آغاز، رویکردی وافی به مقصود و بایسته نباشد؛ زیرا در برابر خیل عظیم پرسشها، ابهامها و نظرگاههای محتوایی آیات، روایات محدودی وجود دارد که خود پرسشهای بسیار دیگری را موجب خواهد شد.

بسنده کردن به روایات موجود در مقام تفسیر، ناگزیر باب پرسش و گفت و شنود را در حوزه آياتی که واجد روایات تفسیری نیستند، خواهد بست و محرومیت از تعمق در مفاد تفسیری آیات را به بار خواهد آورد. ۲۱

آنچه علامه را در این دیدگاه تأیید می کند و براندیشه او صحه می گذارد، رهنمودهای امامان(ع) است که هنگام شبهات و فتنه ها انسان را به راهنمایی و رایزنی قرآن و پذیرش داوری آن فراخوانده اند. همین گونه در روایاتی چند، عرضه کردن اخبار بر قرآن توصیه شده است. روشن است که مضمون این روایات - که در حدّ تواتر است - آن هنگام معنادار خواهد بود که آیات قرآن بر مدلول خویش، دلالت و راهنمونی داشته باشد و تفسیر آن دارای اعتبار باشد؛ زیرا اگر جز این باشد و حجیت و اعتبار و محتوای شناختاری آیات، و امداد احادیث و روایات باشد، لزوم عرضه اخبار بر قرآن، نامعقول و نامفهوم خواهد بود.

بر این اساس، قرآن، چونان دیگر کلمات و سخنان، دلالت بر معنایی روشن دارد و این دلالت، با قطع نظر از روایات، در پرتو جامع نگری به آیات، حجت بوده و قابل درک و دریافت است. در این صورت، روایات می تواند نقش تأیید و تأکید مضامین تفسیری برآمده از آیات را داشته باشد.
 علامه با تأکید بر این که احادیث و روایات معتبر معصومین(ع) در تفسیر قرآن، حجت است، برای نکته نیز تأکید دارد که خود قرآن در تبیین بخشهای گوناگون خود نیز حجت است؛ زیرا آياتی که مردمان را به طور اعم به تعقل و تدبیر در قرآن دعوت کرده است، می فهماند که معارف قرآنی را می توان با بحث و بررسی و ژرف نگری در آیات به دست آورد و از این راه حتی می توان اختلافی را که در نگاه نخستین میان برخی آیات با برخی دیگر به نظر می آید، بر طرف ساخت.

این همه، با پذیرش این حقیقت است که در شرح و تفصیل احکام فرعی، چاره ای جز سود بردن از فرمایشات نبوی نیست. همین گونه در زمینه بخشهایی از قرآن که مربوط به داستانها یا شرح و بسط معاد هستند. شأن و منزلت پیامبر اکرم(ص) در چنین مقامی نقش تعلیم و آموزش خواهد بود، هم ان گونه که در این آیه آمده است:

(وانزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیهم) نحل / ۴۴

قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم، آنچه را برایشان نازل شده است، روشن کنی. مطابق پیام کریمه مزبور، پیامبر اکرم(ص) آنچه را که قرآن افاده می کند و خداوند آن را در کلام خویش اراده کرده است، برای مردمان توضیح داده و بیان می کند، نه آن که حضرتش معانی و مطالبی را گفته است که از قرآن و کلام الهی قابل فهم و درک نیست. ۲۲

این گونه است که علامه با صراحت اعلام می دارد:

(راه بایسته تفسیر آیات، یاری جستن از خود قرآن شریف برای فهم آن است؛ یعنی تفسیر آیه ای به آیه دیگر و راه دستیابی به این مهم، ملاحظه آثار و روایات معصومین(ع) و تمرین و ممارست با آن در جهت فراهم آمدن چنین ذوقی است.

آری اگر انسان از آموزه ها و معارف معصوم و کلمات گهربار ایشان، چنین ملکه ای را به دست آورد و بدین ترتیب وبا چنین اندوخته ای روی به عرصه تفسیر آورد، از راهنماییها و توفیقات الهی نیز بهره مند خواهد بود. ۲۳

نمونه ای از برخورد علامه با روایات تفسیری

تفسیر آیه ۱۸۶ سوره بقره:

(واذا سألك عبادي عني فآني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان فليستجيبوا لي و ليؤمنوا بي لعلهم يرشدون)

هرگاه بندگان من از تو درباره من بپرسند، بگو من نزدیکم و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند، اجابت می کنم. پس باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند. علامه در تفسیر این آیه پس از تبیین مفهوم دعا و سؤال و توضیح این نکته که دعاکننده تلاش می کند تا نگاه و توجه دعوت شونده را به سوی خود معطوف دارد، می نویسد:

(عبد، به معنای مملوک است، آن مملوک که عاقل و باشعور باشد، و باید دانست که مالکیت خداوند با مالکیت دیگران متفاوت است؛ زیرا او مالک تمامی ابعاد وجودی و هستی بندگان است و بر تمامی شؤون ایشان احاطه دارد. اوست که میان انسان با خودش، بستگانش، مال و جاه و حقوقش، حائل است و به ایشان از هر چه تصور شود نزدیک تر می باشد. (واقعه / ۸۵، ق / ۱۶، انفال / ۲۴)

در اصل، همان مالکیت حقیقی حق نسبت به بندگان، موجب قرب و نزدیکی او به ایشان شده است و اقتضای چنین مالکیتی این است که بر هر گونه تصرفی توانمند باشد و هر دعایی را که بنده بنماید، اجابت کند و نیازهای او را برآورده سازد. بنابراین، ملک و مالکیت مطلق از آن اوست و هر موجود چیزی را مالک نخواهد شد، مگر در پرتو اذن و تملیک خداوند. (فاطر / ۱۵)

با چنین نگرشی، کریمه یادشده، افزون بر طرح موضوع اجابت دعا، به علل و عوامل آن نیز اشاره کرده است. برای مثال، علت قرب خدا به بندگان، آفرینش ایشان به دست اوست و در پرتو چنین قربی دعایشان را اجابت می کند و از آن جا که اجابت را قید و شرطی نیست، هر دعایی را که از سوی بندگان عرضه شود، اجابت خواهد کرد. تنها شرط اجابت دعا این است که دعا کننده به حقیقت در مقام دعا برآمده و تنها او را بخواند. بدین روی مقصود از جمله (اجیب دعوة الداع اذا دعان) این است که دعا کننده با تمام وجود در مقام دعا برآید و به حسب علم فطری و غریزی خ ویش، خواستار برآورده شدن خواسته هایش باشد؛ زیرا دعا و خواستن حقیقی از دل و زبان فطرت برمی خیزد و از این رو، خداوند متعال حاجتی را که زبان در آن دخالت ندارد، سؤال نامیده است. (ابراهیم / ۳۴، الرحمن / ۲۹)

همین گونه در فرازهایی دیگر از آیات، این حقیقت مورد اثبات قرار گرفته است که انسان به حسب فطرت و به حکم غریزه ای که دست آفرینش در نهاد او به ودیعت گذاشته است، خدا را می خواند و رفع نیازهایش را از او می خواهد. (فرقان / ۷۷، انعام / ۴۱ و ۴۴)

بنابراین، سؤال حقیقی با زبان فطرت همیشه با اجابت همراه بوده و از آن تخطی نخواهد کرد. علامه در ادامه بحث تفسیری یادشده، روایتی را از پیامبر اکرم (ص) نقل می کند که آن حضرت فرمود:

(خداوند به یکی از پیامبرانش وحی کرد که به عزّت و جلالم سوگند! هر کس به غیر من امیدوار شود، ناامیدش خواهم کرد و جامه خواری و ذلّت براو خواهم پوشاند و او را از فضل و گشایش خود به دور خواهم داشت. بنده من هنگام سختی چشم امید و آرزو به دست دیگری بدوزد، در حالی که رفع سختیها به دست من است! و امیدوار به غیر من شود، در حالی که من بی نیاز بخشاینده هستم! کلید درهای بسته در دست من است و در اجابت من بر روی کسی که مرا بخواند، باز است.)

ایشان در ادامه روایت دیگری از پیامبر اکرم (ص) نقل می کند که بر پایه آن خداوند فرموده است: (آفریده ای نیست که به آفریده دیگری پناهنده شود، جز این که اسباب آسمانها و زمین را از برآورده ساختن خواست او باز می دارم، پس اگر چیزی بخواهد، عطا نکنم و اگر مرا بخواند، اجابت نمایم و آفریده ای نیست که تنها به من پناهنده شود، جز این که آسمانها و زمین را ضامن روزی او کنم و اگر دعا کند، مستجاب گردانم و اگر چیزی درخواست کند، عطا نمایم.) ایشان در تحلیل روایات یادشده می نویسد:

(این احادیث، همان تفسیری را که از آیه در رابطه با حقیقت دعا و لزوم اخلاص در آن و توجه فطری دعا کننده به دعا شونده استفاده می شود، یادآور شده و آن را تأیید می کند بدین معنی که آدمی، با شعور و ادراک باطنی خویش درمی یابد که نیرویی بخشنده وجود دارد که نیازهای وجودی او را برآورده می سازد و تخلفی در کار او نیست، ولی اموری که از اسباب و واسطه های ظاهری برمی آید، تخلف بردار است و قابل اعتماد نیست.)

نتیجه این که آن نیرویی که سرچشمه هر وجودی است و موجودات به او متکی و نیازمندند، غیر از این اسباب و وسایل است و شایسته است آدمی تمامی اعتماد و باورش را متوجه به وی سازد. (۲۴)

علامه همپای تأکید بر حجت بودن روایت‌هایی که سند آنها قطعی بوده و متواتر هستند یا متواتر نیستند، ولی همراه با نشانه‌های صدور قطعی هستند، براین نکته نیز اصرار می‌ورزد که ادعای امکان مخالفت یا تعارض احکام قرآن با سنت قطعی، پذیرفته نیست و آن‌جا که شبهه اختلاف ظاهری قرآن با سنت رخ می‌نماید، با اندک تأمل می‌توان ناهمخوانی‌های ظاهری را برطرف ساخت و این هر دو را موافق و همسو دید.

ایشان در ادامه می‌نویسد:

(به دلالت خود قرآن مجید، بیان پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت بزرگوار او در تفسیر آیات قرآنی حجیت دارد. این حجیت در مورد سخن پیغمبر اکرم(ص) و ائمه اهل بیت(ع) و همچنین در روایاتی که صدور آنها قطعی است و بیان ایشان را حکایت می‌کند، روشن است. علامه، قرآن و سنت را از یک ریشه و یک سرچشمه دانسته است، ولی به دلیل قطعی نبودن صدور و دلالت احادیث، کارآیی و توفیق مدعیات روایی را منوط به تأیید قرآن می‌داند.) ۲۵

این مسأله در حوزه روایات و اخبار آحاد از حساسیت و اهمیت بیش تری برخوردار است؛ زیرا براساس آنچه شیعه بدان معتقد است و در جای خود به اثبات رسیده است، حجیت و اعتبار خبر واحد، تنها در حوزه احکام شرعی و فرعی است، ولی در ساحت تفسیر، خبر واحد در صورتی که تمامی شرای ط حجیت را دارا باشد، تنها می‌تواند نقش تأیید و تأکید معانی مورد استفاده و برداشت از آیات را ایفا کند و در صورت ناسازگاری و عدم توافق ظاهری با آیات، از اعتبار و حجیت ساقط بوده و به کناری نهاده می‌شود.

(خبر، اگر متواتر یا همراه با قراین قطعی باشد، بی شک حجّت است، ولی انواع دیگر خبر، حجت نمی‌باشد، مگر اخبار وارده در زمینه احکام شرعی که اگر ظنّ و اطمینان همگانی به صدور و اعتبار آنها باشد، حجّت خواهند بود؛ زیرا حجیت شرعی از جمله اعتبارات عقلایی است و در مورد اخبار تابع داشتن اثر و نتیجه شرعی است که قابل جعل و اعتبار باشد؛ اما حجّت قراردادن این گونه اخبار در مورد قضایای تاریخی و امور اعتقادی، معنایی نخواهد داشت؛ زیرا هیچ گونه اثری شرعی بر چنین امری مترتب نیست و بسی روشن است که حکم تبعیدی شارع بر این که غیر علم، علم باشد، معنی نخواهد داشت.

همین گونه در زمینه موضوعات خارجی نیز هر چند ممکن است دارای اثر شرعی باشد، ولی این آثار، آثار جزئی هستند و جعل شرعی تنها شامل امور کلی می‌شود.) ۲۶

در فرازی دیگر می‌نویسد:

(روایات تفسیری اگر اخبار آحاد باشند، حجیت ندارند، مگر آن‌که با مضمون آیات، موافق باشند که در این صورت به مقدار موافقتشان با آیات حجیت خواهند داشت.) ۲۷

نمونه‌ای از نقد روایات، در پرتو دلالت آیات

تفسیر آیه ۶۵ سوره انعام:

قل هو القادر على أن يبعث عليكم عذاباً من فوقكم أو من تحت أرجلكم أو يلبسكم شيعاً و يذيق بعضكم بأس بعض ...)

بگو او تواناست که از بالای سرتان یا از زیرپاهایتان عذابی بر شما بفرستد یا شما را گروه گروه به هم اندازد و عذاب برخی را به برخی دیگر بچشاند.

مؤلف المیزان می نویسد:

(این آیه درصدد اثبات این حقیقت است که خداوند بر فرو فرستادن عذابی فراگیر تواناست وهمپای باآن، انذار مردمان را نیز در نظر دارد. درعین حال از نشانه های معنایی آیه چنین استفاده می شود که مقصود آیه تنها اثبات قدرت نیست، بلکه افزون برآن، استحقاق عذاب برای مردمان را نیز می رساند، چنان که آیه ۶۷ سوره انعام نیز این معنی را تأیید می کند و افزون برآن در آیات دیگر نیز این امت را به صراحت به عذاب تهدید کرده است. (یونس / ۴۷ - ۵۳، انبیا / ۹۳ - ۹۷، روم / ۳۰ - ۴۵))

علامه در پی چنین تفسیری از آیه، روایتی را از تفسیر (الدرالمنثور) و (ابن کثیر) نقل می کند که می گوید:

(چون این آیه نازل شد، رسول خدا به خداوند پناه برده واز درگاهش خواست تا امتش را به چند نوع عذاب مبتلا نسازد. خداوند دعای آن حضرت را نسبت به برخی از آن عذابها اجابت کرده و نسبت به برخی دیگر اجابت نکرد.)

ایشان درمقام نقد این روایت می نویسد:

(روایات یادشده با این که بسیارند ودرمیان آنها روایات قوی نیز وجود دارد، درعین حال به دلیل مخالفت با پیام ظاهری آیه قابل اعتماد و پذیرش نیست؛ زیرا درهمین آیات و درادامه، به طور صریح امت را نسبت به حتمی بودن عذابهای وعده داده شده، بیم می دهد:

(وكدَّبَ به قومك وهو الحق قل لست عليكم بوكيل. لكل نباء مستقر فسوف تعلمون) انعام / ۶۶ - ۶۷
قوم تو، قرآن را دروغ شمردند درحالی که حق است. بگو! من بر شما نگهبان نیستم. برای تحقق هرخبر، زمانی ویژه است و به زودی خواهید دانست!

درستی سخن علامه آن گاه آشکارتر می شود که بدانیم آیات سوره انعام یک باره نازل شده است و اگر چه نسبت به برخی از آن عذابها بداء حاصل شده بود و یا به دعای آن حضرت، از نزول عذاب صرف نظر شده بود، قرآن خود از رفع آن خبر می داد؛ زیرا قرآن کتابی است که باطل درآن راه ندارد. (فصلت / ۴۲)

کوتاه سخن این که قرآن کریم در آیات خویش این حقیقت را بازگو کرده است که این دین تا روز قیامت باقی خواهد ماند واین امت یکسره ازبین نخواهد رفت، ولی چنان نیست که دچار هیچ عذاب و بلایی نشود، بلکه هر بلا و مصیبتی که بر سر امتهای پیشین آمده بی هیچ تخلف، برسرای ن امت نیز خواهد آمد. ۲۸

بدین سان علامه، روایاتی را که با نصوص قرآنی ناهمخوان بوده و در افق تفسیری آیات قرار نگیرد، مردود دانسته و تنها آن دسته از احادیث و روایاتی را می پذیرد که با پیام تفسیری آیه همسو بوده و آن را تأیید و تأکید نماید.

۱. زیاد خلیل محمد دغامین، منهجیة البحث فی التفسیر الموضوعی للقرآن الکریم، (دارالبشیر، عمان) / ۱۷ و ۱۸.

۲. سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، (رضی، بیدار، عزیزی)، نوع ۶۲ از علوم قرآن.

۳. یادنامه علامه طباطبایی، (حزب جمهوری اسلامی، تهران) / ۸.

۴. سید ابراهیم سجادی، (شکوفایی تفسیر موضوعی در بستر قرن اخیر)، فصلنامه پژوهشهای قرآنی، شماره ۷ و ۸.

۵. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، (دارالکتب الاسلامیة)، ۵/۱، ۷۵/۳، ۷۵/۹، ۲۱۱.

۶. همان، ۱۲/۱.

۷. همان، ۱/ مقدمه.

۸. همان، ۸/ ۳۴ تا ۴۲.

۹. همان، ۷/ ۱۷۱.

۱۰. همان، ۱۰/ ۳۶۷ - ۳۶۹.

آیاتی که در پردازش موضوعی ماجرای لوط در نظر علامه به کارآمده اند، به ترتیب عبارتند از: انبیاء/ ۷۴، توبه/ ۷۰، اعراف/ ۸۰، عنکبوت/ ۲۹، شعرا/ ۱۶۰ - ۱۶۳، نمل/ ۵۶، هود/ ۷۶، عنکبوت/ ۳۲، هود/ ۷۸ - ۸۱، قمر/ ۳۷، هود/ ۸۱، حجر/ ۶۵ - ۶۶، ذاریات/ ۳۳ - ۳۷.

۱۱. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، ۲۰/ ۹۳؛ آلوسی، محمود، روح المعانی ۳۰/ ۲۰۰؛ طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، ۳۰/ ۱۴۸؛ میبیدی، رشید الدین، کشف الاسرار ۱۰/ ۵۲۲؛ کاشانی، فتح الله، منهج الصادقین ۱۰/ ۲۷۱؛ رازی، ابوالفتوح، روض الجنان ۵/ ۵۴۳.

۱۲. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، ۱۰/ ۱۸۶؛ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ۸/ ۶۵؛ بیضاوی، اسرار التأویل، ۳/ ۱۴۹؛ طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ۷/ ۳۲۹...

۱۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان ۸/ ۵۶۴؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۴/ ۱۹۱؛ فخر رازی، محمد بن عمر، تفسیر کبیر ۲۵/ ۲۱۲.

۱۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان ۵/ ۳۴۴.

۱۵. همان ۱۰/ ۴۳۷؛ طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ۱۰/ ۲۶۸؛ رازی، ابوالفتوح، روض الجنان ۵/ ۴۷۵.

۱۶. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ۱۳/ ۳۱۱.

۱۷. همان ۱۱/ ۱۴۵ - ۱۴۶.

۱۸. همان ۱۷/ ۲۱۱.

۱۹. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ۱/ ۴.

۲۰. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ۲۱ / ۲۷۸.
۲۱. آیاتی چون: نحل / ۸۹، نساء / ۸۲، ص / ۲۹، مؤمنون / ۶۷.
۲۲. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ۳ / ۸۶.
۲۳. همان، ۳ / ۹۰.
۲۴. همان، ۲ / ۲۹ تا ۳۵.
۲۵. طباطبایی، محمد حسین، قرآن در اسلام / ۶۱.
۲۶. همو، المیزان، ۱۰ / ۳۶۵.
۲۷. همان، ۹ / ۲۲۰.
۲۸. همان، ۷ / ۱۴۰ - ۱۵۷.